

# نخستین نگاه به غرب

علی رضا ذکاوتی قراگزلو

مرا به ساده‌دلیهای من توان بخشید  
خطا نموده‌ام و چشم آفرین دارم

تحفة العالم و ذیل التحفة. میر عبداللطیف  
شوشتری. به اهتمام ص. موحد. تهران.  
طهوری. ۱۳۶۳. ۵۲۲ صفحه.

تحفة العالم سفرنامه‌گونه‌ای است که در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری نوشته شده و از نخستین کتابهایی است که افقهای نو و افکار نو به نحوی در آن منعکس شده است. با آنکه کتاب در مجموع نوشته‌ای است قدیمی و روحیه و اندیشه سنت‌گرا بر آن حکومت دارد و نویسنده‌اش، میر عبداللطیف شوشتری، از خاندان باسابقه روحانی است که با تحصیلات علوم دینی و قدری معقول ریاضی و ادبیات عربی و فارسی پرورش یافته، اما تماس با نهادها و مؤسسات جدید (البته به شکل استعماریش) در هند حس کنجکاو نویسنده را برانگیخته و خواه و ناخواه از قلمش مطالبی جاری شده است که یقیناً در آن روزگار برای خوانندگان برانگیزنده بوده است. بار دیگر به این مطلب باز خواهیم گشت. میر عبداللطیف در یکی از طوفانیترین دوره‌های تاریخ ایران می‌زیست، غوغای درگیری جانشینان کریم خان و برخاستن ایل قاجار و آنچه در فاصله مرگ کریم خان تا مستقر شدن فتحعلی شاه گذشت به چشم دیده، و آنچه از حمله افغان تا استقرار کریم خان واقع شده بود از شاهدان عینی شنیده است، این دوره خاصی

است. آن طور که از نوشته حزین بر می‌آید بر اثر تلاطم انقلاب فکری و اجتماعی و سیاسی در اروپا، تراوش افکار نوین حتی در اصفهان از بعضی ایرانیان احساس می‌شده. بهر حال کشور حدود هشتاد سال در جوش و خروش بود و بسیاری داعیه‌داران از هر سو برخاسته بودند و همه مردم خواه و ناخواه به میدان کشید شده بودند و همه چیز در هم ریخته بود. به قول آذر بیگدلی شاعر آن زمان<sup>۱</sup>

داده در این کهن سرا گردش نیلی آسیا  
تیغ به دست روستا بیل به دوش لشکری  
زمزمه ساز گله شد مطرب بزم خسروی  
خشت زن محله زد تکیه به قصر قیصری  
پهلوی شیر می‌درد گاو و به زور فریبهی  
شاخ ز گاو می‌خورد شیر ز شرم لاغری

اینها محض شعر نیست، عین تاریخ است، مثلاً يك نفر در لرستان برخاست و معرکه گرفت که بیاورد از مردانگیهای نیاکار شما بگویم، دارودسته‌ای جور کرد و خیال کشورگشایی داشت. در این اوضاع و احوال بود که ایلسا لاران قاجارگوی حکومت را ربودند اما قضیه به همین جا تمام نشد. غرب هم با قدرت و صنعت و حيله و ترفند و شگردهایش از راه دریا با داخل شد، در هند آشکارا و در ایران دولا دولا با توپ و کالابا. مقصود از این اشاره آن بود که محققان تاریخ عصر جدید در ایران می‌باید در تحفة العالم، امثال آن<sup>۲</sup> با موشکافی بنگرند و تأثیر غرب را آن گونه که عناصر اندیشمند، دو قرن پیش از این، حکایت کرده‌اند تحقیق و مطالعه نمایند، به‌ویژه که میر عبداللطیف مردی است با تحصیلات سنتی از يك خاندان روحانی با يك چارچوب فکری ساخته شده. مستحکم، که غرب را در حد توان آن هم نه از راه کتاب یا تحصیل در فرنگ بلکه بعینه در آزمایشگاه هند می‌شناسند و می‌شناساند هم شیفتگی نشان می‌دهد و هم مقاومت و البته بیشتر مقاومت، اما از همین کتاب پیداست که «واقعاً» ای رخ داده و چیزی و چیزهایی عوض شده، و میر عبداللطیف گرچه به شیوه سفرنامه‌نویسان قدیم گاه‌گاهی فیلس یاد «هندوستان» می‌کند و از شعر و ادب و افسانه‌های محلی و داستانهای مرتاضان و حتی اشارات کلامی سخن به میان می‌آورد و از احوال شخصی حکایت دارد، یا

جغرافیا و وضعیت شهرها را می نویسد، اما در بازگویی دریافتهای و برداشتهایش از سیاست و علم و صنعت و آداب معاش غریبان و نیز آنچه درست و غلط از اوضاع دوردستهای اروپا و آمریکا شنیده، بی اختیار است و به درازگویی کشیده می شود و این نشان می دهد که خوانندگان بالقوه و بالفعلش طالب چه نوع مطالبی بوده اند.

انتشار جدید تحفة العالم که تاکنون تنها دوبار چاپ شده<sup>۲</sup> به لحاظ يك سند تاریخی، با دلالتهای خاص خودش، مغتنم است و به ویژه که از جهت پاراگراف بندی و توضیح لغات و اصطلاحات و داشتن فهرست (فهرست تفصیلی مطالب، نامهای اشخاص، اماکن، کتابها، نواذر مصطلحات و ترکیبات...) صورت يك کتاب امروزی پسند دارد و رغبت خواننده متوسط الحال را هم به خواندن برمی انگیزد و مراجعه را آسان می سازد، و باید افزود که کتاب، کم غلط<sup>۵</sup> و از جهت تجلید و صحافی خوب است، و حسن سلیقه و زحمات محقق کتاب قابل تقدیر.

میر عبداللطیف از سادات نوریه جزایری (خاندان سید نعمت الله جزایری عالم مشهور معاصر مجلسی دوم) است. به سال ۱۱۷۲ ق در شوشتر زاده شد و از علمای خاندانش دانش آموخت. مدتی غرب ایران و عتبات را سیاحت کرد و در سی سالگی (۱۲۰۲ق) عازم هند شد، و چون يك بار به نیابت بردارش محمد شفیع تجارتی کرده و سود برده بود، تجار بصره برای او پول می فرستادند و کالتاً از جانب آنان مال التجاره می خرید، و از ممر حق السعی (= حق العمل مصطلح امروز) صاحب تمول شد. پیشتر نیز با تجار بوشهر رفاقت به هم زده بود (ص ۲۳۲) و معلوم می شود شم تجارتی داشته<sup>۶</sup>، هر چند از گرفتاری به ذنبویات که او را مانع از تکمیل تحصیلات و معنویات شده اظهار ناراحتی می کند (ص ۱۶). میر عبداللطیف با آنکه در محیط هند از جهت عدم تناسب آب و هوا با مزاجش و نیز دوری وطن ناراحت بود و شوق دیار خویش را داشت (ص ۱۵) اما تا آخر عمر در هند زیست و به سال ۱۲۲۰ ق در حیدرآباد وفات یافت (ص ۱۳).

تألیف تحفة العالم به سال ۱۲۱۶ خاتمه یافته و ذیل آن که در ۱۲۱۹ نوشته شده ناتمام است و میر عبداللطیف این ذیل را به خواهش آقا احمد بهبهانی (پسر آقا محمد علی معروف به کرمانشاهی) نوشته است.<sup>۷</sup>

مشهور است که «جهاننیده بسیار گوید دروغ». میر عبداللطیف را به انتحال و سرقت ادبی متهم داشته اند، و محقق کتاب، نمونه ای از برداشتهای وی را از تذکره شوشتر عمویش سید عبدالله بن سید نورالدین (متوفی ۱۱۷۳ ق)<sup>۸</sup> و نیز تذکره حزین (شیخ محمد علی، متوفی ۱۱۸۰ ق) نشان داه است

(ص ۲۲-۲۶).

از این که بگذریم - چون تأثیری در سندیت مطالب و برداشت کلی که از کتاب می توان داشت ندارد - میر عبداللطیف آدمی بوده است با انصاف، چنانکه به توصیه استادش دست از شعر گفتن برداشته (ص ۱۷۰) هر چند ذوق شعر شناسیش بد نبوده و از منتخباتی که از شعرای عصر بازگشت (مشاق و پیر وانش) آورده پیداست (ص ۱۹۲ به بعد). گاه در شعر مشهوری که به مناسب نقل می کند تصرفی کرده:

ما و ایشان هم سبق بودیم در دیوان عشق

او به مطلب ها رسید و ما هنوز آواره ایم<sup>۹</sup>

و گاه شعر مشهوری را از حافظه غلط نقل کرده (یا سهو کاتب است؟):

در بهاران آمد و مرگش دی است

پشه کی داند که این باغ از کی است<sup>۱۰</sup>

با علما و ادبا در هر شهر و دیار زود آخت می شده و اگر به استاد و مدرس برجسته ای برمی خورده نزدش کتابی می خوانده یا مباحثی را مرور می کرده است (مثلاً: ص ۱۹۰)، و خود يك وقت هیأت تدریس نموده (ص ۱۷۷)، اما اشتغالات و گرفتاری عیال بالمره او را وادار به ترك تحصیل منظم کرده (ص ۱۹۱)، گرچه باز هم گهگاه مطالعه کتب علمی می کرده است (ص ۴ و ۴۶). با آنکه به سنت سید نعمت الله جزایری و مکتب مجلسی دوم یا صوفیه میانه خوشی ندارد (ص ۴۳۸-۹) اما خود خالی از وسعت مشربی نبوده، چنانکه ابوحنیفه را «امام اعظم» می نامد (ص ۱۸۵) و از بعضی حکمت خواندگانی که پالانشان کج شده بود حکایتها دارد<sup>۱۱</sup> که برمی آید دست کم با آدمهای وسیع المشرب و حتی لامذهب صحبت داشته و گاه با این عبارت که «کز اندیشی و اعوجاج فهم را چه چاره؟»، معذورشان می داشته است (ص ۱۸۳).

میر عبداللطیف در جوانی اهل ریاضت هم بوده و بنا به آنچه خود می نویسد حالاتی دریافته که «افزون از حوصله تحریر» است و اخباری مشرب بوده (ص ۱۸۹)، هر چند نزد مجتهدان نیز تردّد می کرده و استفاده علمی می برده است (ص ۱۹۰). بعدها در طی سیاحت و مخصوصاً در هند با انواع مردم و نیز

طایفه «انگلیسیه» روابط و دید و بازدید داشته (ص ۳۶۳) هر چند گاه مراده و همراهی با آنها را خلاف «تکلیف شرعی» می یافته (ص ۴۴۱)، اما در چند جای کتاب از ملاطفت انگلیسیان مسلط به هند با میر عبداللطیف نشان هست (ص ۱۴ مقدمه).

از فواید کتاب میر عبداللطیف قطعات مفصلی است که در ملل و نحل دارد<sup>۱۲</sup> و نیز آداب و رسوم و اعتقادات عامه در ایران و هند، که به شرط تطبیق و انتقاد، بسیار قابل استفاده است و به کار تحقیق تاریخ اجتماعی و مردمشناسی می خورد<sup>۱۳</sup>. دیگر از نکات قابل استفاده کتاب، بیان شیوه‌ای است که استعمارگران در نخستین برخوردها با مردم شرق به کار می بردند (مثلاً: ص ۲۷۳ و ۲۹۴) که اگر هم عیناً آن طور نبوده که میر عبداللطیف نوشته، ولی به هر حال برداشت يك آدم معاصر جریان ارزش خاصی دارد که به حد گواهی می رسد، مخصوصاً آدمی که در بست شیفته نبوده و چشم بسته هم رد نمی کرده است. در این موارد با توجه به ساده دلی یا کم اطلاعی مؤلف ارزش شهادتش افزوده می شود، حداقل بی غرض است.

يك نمونه ساده اندیشی او: بعد از آنکه اوضاع فراماسونری را توصیف می کند، می افزاید: «شبيه است به اوضاع ینکجریان روم و عادت مردم اوجاق آن مرزو بوم؛ یا رومیان [= مردم عثمانی] گرده ایشان برداشته اند یا ایشان تتبع روم را کرده اند... هفته ای يك روز معین دارند، کسی که بخواهد داخل این فرقه شود در آن خانه در آید و يك شب تا سحر در آن حجره بماند. فردا بزرگان آن فرقه طعامی پزند و همه آن جماعت حاضر شوند. بعد از برداشتن سفره هر يك از حضار آن شخص تازه را نوازش و مهربانی، و کلمات

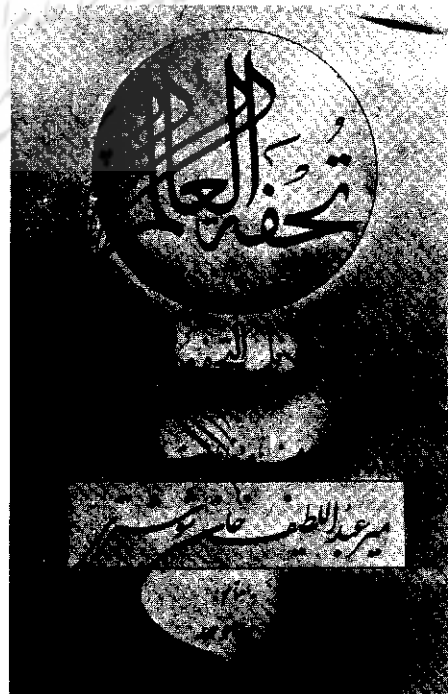
حکمت تلقین کنند و به او مبارکباد گویند. اما در آن شب چه می گذرد، احدی نمی داند» (ص ۲۵۹).

می دانیم که ینگی جریان عثمانی، بکتاشی بودند<sup>۱۴</sup> و مراسم شبیه دیگجوش دراویش اهل حق داشتند. میر عبداللطیف آداب دخول به انجمن «برادران ماسونی» را مأخوذ از دیگجوش درویشان بکتاشی شمرده و یا بکتاشیها را مقلد اینان دانسته است. این نمونه تطبیقها و انطباقهاست که هنوز بعضی اذهان ساده داران و استنتاجها می کنند.

میر عبداللطیف به عنوان يك مسلمان و يك شرقی غیور است تسلط استعمار بر هند و مسلمانان متأسف است و این استنباطی است که از مجموع کتاب می توان داشت، و گاه با لحنی حماسی از مبارزه مردم با تجاوزگران استعمار یاد می کند، مثلاً نخستین جنگهای ایران و روس که هنوز به شکست ایران منجر نشده بود (ص ۳۳۸)، و حتی يك مورد را که یکی از فرقه سیک می خواست يك مأمور انگلیسی را ترور کند به تفصیل بیان می دارد (ص ۳۱۷). اما واقف است که غریبان با فنون جنگی و به زور اسلحه نوین حیللهایی که در اختلاف انداختن و استفاده از نیروهای محله به کار می برند، پیروزند، و به تفصیل، آن قدر که عقلش می رسد نظامات و قوانین آنها را شرح می دهد و از شیوه های آنان پردر برمی دارد (فصلهای ۱۵ و ۱۶) با این آرزو که «مگر یکی از سلاطین هوشمند و آیندگان با خرد پیوند، به دقت و سزانگرند گرده انتظام و استحکام سلطنت و امور معیشت و تدبیر مدن بردارند» (ص ۱۹، مقدمه).

در خاتمه چند سطر از کتاب را که میهن دوستی و بیگانگی ستیزی میر عبداللطیف را نشان می دهد و برداشت درستی است از تاریخ ایران، نقل می کنیم:

«ایرانیان بالذات... رستم طینتند، آسان گردن به قلاذ فرمان احدی در نیارند، خاصه با مردم بیگانه، خصوص تخالف مذهب، فرمانبرداری را روا ندارند و تسلط غیر مذهب با حیانتشان جمع نشود... و اگر احیاناً به سبب غفلت پادشاه و رؤسا، مملکت به دست بیگانه افتد، رعایای عوام را آرام منقطع و زندگی دشوار گردد و هرگز ر نشوند. به نحوی که از غفلت شاه طهماسب صفوی



امرای آسایش طلب جماعت افغانه... مسلط گشته چندی به اقتدار فرمانفرما شدند، در عین استیلای آن جماعت، مکرر مردمان شهری و صحرائی بر آنها شوریده تیغ نهاده اند... چنانکه در تبریز و همدان و گلپایگان و بروجرد این عمل به کرات با افغانه به عمل آمده و افغانه بعد از تسلط... قتل عام نموده اند و این عمل نیز از ایشان مکرر سرزد می شد و مردم از شورش باز نمی آمدند و رام نمی شدند تا ظهور... نادرشاه قهار... و چنین بوده است در عهد اسکندر... و افراسیاب ترک و چنگیز و امیر تیمور گورگان... در یکی از تواریخ دیده ام که اسکندر از شورش ایرانیان به ستوه آمده...» (ص ۲۷۱).

آری بدین گونه بوده است که ایران هرگز به طور آشکار مستعمره و اشغال نشد و تیر هر اشغالگری به سنگ خورد.

جهان نما دارد در پنج فصل: (۱) زندگی مجلسی اول، (۲) احوال مجلسی دوم، (۳) شرح حال ملا صالح مازندرانی، (۴) شرح حال آقا باقر بهبهانی (جد مؤلف)، (۵) در احوال خود مؤلف و شرح مسافرتش، و نیز وصف بلاد هند و فرنگ (الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۶۱). که پیداست فصل پنجم دارای ارزش ویژه ای است و چه خوب است کسی همت کند و این مخطوط نفیس را به چاپ برساند.

(۸) چاپ شده در تهران به صورت افست، ۱۳۴۸ شمسی.

(۹) ما و مجنون همسفر بودیم در دشت جنون

او به مطلب ها رسید و ما هنوز آواره ایم

(۱۰) پشه کی داند که این باغ از کی است

در بهاران زاد و مرگش در دی است

(۱۱) «مولانا محمد بن میر علی... به علوم متداوله ماهر بود اما در اواخر به سبب مصاحبت بعضی اشخاص ناجنس که از اصفهان وارد آمده بودند... حلول را قایل و غلوی عظیم در مذهب تناسخ داشت... ارباب فهم از او متنفر شدند او نیز کناره گرفته دم ایشان و مدح عوام کردی و همچنان مزوی بود تا درگذشت، تجاوز الله عنه» (ص ۱۸۱).

«میر محمد حسین اصفهانی الاصل... والدش مردم اصفهان و تولد او به هندوستان دست داد. ذهنی قوی و مدرکی عالی داشت و در اکثری از فنون خاصه عقلیات سرآمد اقران بود و در اطوار و گفتار اعجوبه زمان و مجلس آرای و معرکه سازی و افسانه پردازی بیرون از حوصله بیان؛ در سخنرانی و سخنشناسی نیز مقدم بر اکثری از همگنان می نمود. به حجاز و مصر و بیشتری از فرنگ سیاحت نموده و در اصطلاح علمی و فن جدل و مشتبه نمودن [امر] به عوام نظیر نداشت... از بلهوسی و خودرایی سخنان مستقلانه گفتی و قدم در هیچ مذهب و ملت استوار نداشتی. گاهی خود را شیعی و گاهی حکیم و گاهی متکلم محسوب داشتی و از هیچ فرقه به شمار نیامدی، به فساد عقاید مشهور، و هوشمندان از او نفور داشتند... در بنارس عمرش به سر آمد و همانجا مدفون شد، تجاوز الله عن سیناته» (ص ۸۳۶۷).

«مولانا محمد مهدی کرمانشاهی که فاضلی نحریر و در علوم معقول بی نظیر بود، گاهی خود را به طبیعین نسبت دادی و عقاید آنها را وصف کردی و گاهی از سلطنت و جهانگیری سخن راندی. با اسماعیل خان زند... متفق گشته بعضی توابع بروجرد را تاخت نمودند... علیمرادخان لشکری به آنها فرستاده اسماعیل خان مقتول و مولانا زنده دستگیر شد [و] به پاداش آن ژاژخاییها و پادیماییها دندانهای او را کشیدند، در عراق عجم سکونت دارد و از آن مقالات دیگر چیزی بر زبان نمی آرد.» (ص ۲۳۴).

(۱۲) مخصوصاً در مورد نحلّه مرکب از اساطیر و دساتیر خفشانی بر ساخته سید محمد حسین خراسانی، ظاهر آتحفة العالم تنها مرجع باشد. در اینجا اشاره به دو نکته ضروری است یکی ضبط کلمه مجهول «خفشانی» است که بنا به توضیح مؤلف کتاب علی القاعده باید «خفشانی» باشد نه آن طور که محقق کتاب نوشته اند «خفشانی». دیگر کلمه «آقوزه مقدسه» است که من هم از پانزده سال پیش که با تحفة العالم آشنا هستم به همین صورت «آقوزه» می خواندم، ولی ظاهراً آن طور که آقای حسین معصومی همدانی حدس می زند «آموزه مقدسه» صحیح است که به معنی «تعلیمات مقدس» باشد (ص ۳۹۷ و ۴۰۰).

(۱۳) و نیز تحفة العالم برای کسانی که در تاریخ مؤسسات جدید تمدنی و تاریخ علم جدید در ایران کاوش می کنند مرجع دست اول و پرمطلبی است.

(۱۴) تشیع و تصوف، امیر کبیر، ۱۳۵۹، ص ۳۵۹.

(۱) آتشکده آذر، با مقدمه و تعلیقات سید جعفر شهیدی، ۱۳۳۷ ش. ص ۴۷.

(۲) تاریخ سرجان ملک، ترجمه میرزا حیرت، ج ۲، ص ۳۰۳ و ۳۱۰.

(۳) مانند بستان السیاحه و ریاض السیاحه و حدائق السیاحه از حاج زین العابدین شیروانی سیاح و صوفی مشهور. این جانب سالها پیش در مقاله ای آورده ام: «شیروانی از نخستین کسانی است که راجع به وضع ممالک غربی در دوران جدید در زبان فارسی چیز نوشته است و آنچه درباره روس و انگلیس وینگی دنیا آورده گرچه امروز ممکن است پیش پا افتاده به نظر آید ولی در زمان خود جنبه روشنگری داشته و درجه نوبی بوده است که به روی افکار گشوده می شده است... تنها میر عبداللطیف شوشتری مؤلف کتاب تحفة العالم را در این راه می توان همگام [باید گفت: پیشگام] شیروانی شمرد که او نیز مطالب تازه و گاه نادرستی راجع به زندگی فرنگیان در کتاب خود آورده. نوشته های شیروانی و میر عبداللطیف در آن روزگار کنجکاوای اشخاص حساس و باسواد را برمی انگیزت و متوجه دنیای نو و شیوه های نو زندگی می شده اند. خصوصاً که نتایج جنگ ایران و روس همه اندیشمندان را متوجه ضرورت نوسازی جامعه کرده بود. بلافاصله بیفزایم که قصد اغراق در نوگویی شیروانی ندارم و به گمان من او [همچنین میر عبداللطیف] از نخستین مردان جدید نبوده ولی از آخرین دانش آموختگان برجسته و اصیل فرهنگ قدیم بوده است.» هنر و مردم، مهرماه ۱۳۵۴ شمسی.

(۴) يك بار در ۱۲۶۳ چاپ شده (ص ۲۷ مقدمه چاپ اخیر)، دیگر بار در بمبئی (۱۳۱۲) با فهرست خوبی از مطالب و تقریظی از امیر سید علی شوشتری (رك: الذریعه، ۲/۴۵۱-۲).

(۵) از جمله غلطهای غیر چاپی، ضبط مثل عربی: «تسمع بالمعبدی خیر من ان تراه» است که «خیر» به صورت «خیر» چاپ شده (ص ۲۳۷) و نیز ترکیب «کاتوها» به صورت «کاتواها» (ص ۴۵۸). در صفحه ۴۸۳ نیز «هفت کرده» صحیح نیست، بلکه «هر هفت کرده» درست است و خیلی معروف. نظامی گوید:

برون آمد ز پشت هفت پرده

بنام آیزد بتی هر هفت کرده

که البته این دو سه مورد بی اهمیت، هرگز ارزش کار محقق کتاب نمی کاهد. يك جا هم بر حسب تصادف برخوردیم که در فهرست اعلام نام شیخ محمد علی (ظاهراً برادر مؤلف) را ذیل نام شیخ محمد علی حزین نشانی داده اند، که از این سهوا بسیار رخ می دهد.

(۶) و این شمّ تجاری در توصیفهایش از نظامات فرنگ اثر گذشته، مثلاً توجه به «ربا» و «بیمه».

(۷) این آقا احمد بهبهانی (متوفی ۱۲۳۵ ق) نوشته ای به نام مرآت الاحوال